



نگاهی تحلیلی به ورود سینماگران و هنرمندان به ناآرامی‌های اخیر

مک‌کارتیسم تحریم و فرصت‌های پیش‌رو

محمد امین نوروزی
پژوهشگر سینما



در دوره جنگ سرد که دنیا در دو قطب شوروی و آمریکا بسر می‌برد، سناتور جوزف مک‌کارتی مدعی شد که در ایالات متحده تعداد زیادی کمونیست وجود دارد بخصوص که آنها در فضای هنر و سینمای هالیوود قرار دارند و می‌بایست فضای فرهنگی آمریکا از وجود خطرناک آنها پاک شود. از اینجا به بعد در یک دوره چهارساله و برگزاری دادگاه‌های تفتیش عقاید متعدد، متهمان در دادگاه‌ها حاضر می‌شدند و با کوچکترین نشانه‌ها و بیان که آنها ضدمنافع ملی آمریکا و همسو با شوروی به‌دست می‌آوردند، وارد لیست سیاه هالیوود و ممنوع‌الکاری می‌شدند.

با اینکه به این جنبش انتقادات فراوانی وجود داشت و کلیه‌واژه «مک‌کارتیسم» قرین با مفهوم اختناق و سیاهی و تفتیش عقاید معنا پیدا کرد؛ اما کمپانی‌های هالیوودی به رأی دادگاه‌ها احترام می‌گذاشت و به دور از اختلاف‌نظرها، کاملاً همسو با منافع ملی کشورش همراهی می‌کرد. چه می‌شود که در کشورهای توسعه‌یافته هنرمندان با وجود بحران‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی که سال‌های گذشته شاهد آن در ممالک مختلف بودیم، همراهی و حمایت معناداری با معترضان نمی‌کنند. برای مثال در جنبش جلیقه زردها در فرانسه یا جنبش وال استریت در آمریکا یا اینکه رسانه‌های غربی سعی در بایکوت کردن آن داشتند، اما خشونت بی‌حد و حصر پلیس در مواجهه با معترضان که در شبکه‌های اجتماعی انعکاس پیدا می‌کرد و کشته‌ها و زخمی‌های فراوانی که در این خصوص وجود دارد. اما هنرمندان آن کشور در راستای حمایت از این مردم مورد ظلم واقع شده، توثیق یا اظهارنظر همسو با مردم معترض انجام ندادند؟

آنچه در کشورهای سرمایه‌سالار یک رابطه دوسویه و کاملاً وابسته بین حاکمیت و هنرمندان وجود دارد بخشی از بدنه سرمایه‌داری قدرت دوره‌ای در دست می‌گیرد و کاملاً متوجه هستند که یک رابطه دوسویه و بازی برد-برد است. اگر بخواهد قدرت مرکزی و منافع ملی تضعیف شود، منافع شخصی آنها نیز تضعیف می‌شود؛ خصوصاً آنکه یک منافع کوچک و محدود نیست، بلکه این کارتل‌های اقتصادی و سرمایه‌داری هستند که قدرت را شکل می‌دهند. از طرف دیگر هنرمندان کاملاً در اختیار کمپانی‌ها و قوانین بسیار دقیق مالیاتی و عملکرد اجتماعی قرار دارند، که اگر بخواهند از آنها سرباز بزنند، علاوه بر بیکاری و بایکوت شدن، خسارت‌های مالی و کاری سنگینی را می‌بایست پرداخت کنند. از این رو در این جنبش‌های اعتراضی هیچگونه اعلام نظر علیه رویکرد سرمایه‌سالارانه که پیوند خورده با منافع ملی است، مشاهده نمی‌کنیم.

اما آنچه در ایران می‌گذرد، کاملاً بالعکس است. ساختارهای تو در توی فرهنگی و نبود قوانین و نبود مدیرانی که سال‌های سال با تجربه و تخصص بر مسند امور نشسته باشند و بتوانند امور را مبتنی بر منافع ملی و مردمی پیش ببرند. بعضاً شاهد هستیم بین ارگان‌های دولتی برای تصاحب یک بازیگر، حراجی غیررسمی برگزار می‌شود و یک بازیگر با کمی بازی می‌تواند توقعات و دستمزد خود را بالا و بالاتر ببرد. مدیرانی که نهایتاً هر ۳-۴ سال یکبار تغییر می‌کنند. به‌واسطه این تغییرات زیاد، آنها حتی با مدیران میانی و نیروهای خود نمی‌توانند همفکر و هم‌مسیر بشوند، وای به حال اینکه بخواهند با بدنه هنرمندان رابطه تأثیرگذار و بلندمدت داشته باشند. عموماً بیشتر فعالیت‌های شغلی آنها واکنشی به اتفاقات روز است و در پی رتق و فتق امور جزئی هستند و به جای اینکه آینده را مدیریت کنند، مدیریت می‌شوند.

نبود راهبردهای بلند برای رسیدن به یک وضعیت مطلوب و مهم‌تر افرادی که بتوانند آن را با اختیارات

لازم اجرایی کنند اگر درگیر تخریب‌های خودی و غیرخودی نباشند، مشکل برداشته نشدن و جابه‌جایی از مسئولیت را نداشته باشند، ساختارها و تشکیلات موازی بگذارند کار را پیش ببرند و به جای تقابل و رقابت به فکر همسویی و هم‌افزایی باشند و از طرفی درگیر امور جزئی روزمره نباشند، باز نیاز به یک صبر و حوصله حدوداً ۱۰ ساله برای به ثمر نشستن راهبردها دارد. اتفاقی که غیر از دهه شصت برای مدیران سینمایی آن وقت که توانستند مسیر سینمای ایران را به سمت این سینمای اجتماعی تارک و ناامید و روشنفکری جشنواره پسند بکشانند، برای هیچ دوره مدیریتی دیگری رخ نداده است.

ایران به‌واسطه ساختارهای موازی، پریشان، پراکنده و متفرق بسیار ضعیف فرهنگی و هنری و از طرف دیگر نبود قوانین و نبود مدیران متخصص که بتواند طولانی‌مدت از آنها حمایت کند، در شرایطی قرار می‌گیرد که هنرمند بیش و بهتر از همه متوجه شرایط نابسامان می‌شود و به فکر منافع خود خواهد رفت و این منافع در نسبت با مردم و دین و نظام، بلکه در نسبت با منافع ارزشی و مادی غربی تعریف می‌شود. شخصیت‌های برجسته سینمای ایران نه در نسبت با مردم بلکه در نسبت با جشنواره‌ها و جوایز و ارزش‌های غربی سنجیده می‌شوند.

حالات اتفاقات چند ماه گذشته باعث شده برخی از اظهارنظرهای بی‌پروا که بعضاً همراه با بی‌اخلاقی و

سال‌هاست رنگ ناامیدی و درجا زدن و عصیان و اعتراضات اجتماعی دارد و این ربطی به اتفاقات و ماجراهای اخیر اصلاً ندارد. سال‌هاست به جای پیشروی و مبارزه با مشکلات و کمبودها؛ شرایط اعتراض و ناامیدی را بسط داده است. حال صریح و شفاف برخی مواضع روشن شده و این بسیار ارزشمند و غنیمت است؛ خصوصاً اینکه آنها که ضدیت و تقابل و رویکرد سیاه به شرایط فعلی داشتند، حال به صورت رسمی می‌خواهند که جشنواره فجر و فیلم‌ساختن و... را تحریم کنند، نمی‌خواهم بگویم باید از وضعیت اینان خوشحال شد، اما حالا بهترین فرصت است که مدیران متوجه باشند با چنین شرایطی به یک ایران قوی و بالنده مبتنی بر نگاه انقلاب اسلامی نمی‌توان دست یافت؛ به جای درگیر شدن بیش از حد با این امور می‌بایست متخصصین (تأکید روی کلمه متخصص دارم و بخاطر همین زودتر از متعهد آورده‌ام و ما در این سالها هرچقدر خودیم از مدیران خوب متعهد غیرمتخصص بود) و متعهدین، سریع‌تر جوانان متخصص آینده‌دار علاقه‌مند به ایران و اسلام را وارد عرصه و میدان کنند که جایگزین این نگاه تاریک فعلی شوند.

نظام هیچ‌گاه به دلایل ساختاری و اخلاقی و... نمی‌توانست با یک رویکرد مک‌کارتیسمی یک لیست سیاه دقیق از معارضین و مخالفین و... خود تهیه کند. (البته سخت‌گیری یا ساده‌انگاری یا حب



حمایت از درگیری و بسط خشونت انجامیده است. به‌نظر فرصت بسیار مناسبی است برای اینکه به سپهر فرهنگی و هنری ایران دقت شود و از ارزیابی تهدیدهای امروز در پی یافتن فرصتی برای آینده باشیم. در دیدگاه استراتژیست‌ها هرچا که تهدیدی است، فرصت نیز است. هر چقدر به دل خطر نزدیک‌تر می‌شوید، نیروی امید و رهایی بخش نیز آنجا حضور دارد، مهم این است که تهدید را با فرصت جابه‌جا کنید و به نظر نگارنده ایران دقیقاً در چنین وضعیتی قرار دارد. مدیریت فرهنگی ایران هیچگاه نمی‌توانست به یک شناخت و ارزیابی دقیقی که الان به‌واسطه اظهارنظرها و رفتارهای مختلفی که پیش آمده از عرصه فرهنگ و هنر این کشور به‌دست بیآورد. لذا از بی‌اخلاقی‌ها، تدروی‌ها، تهدیدها، تحریم‌ها و... نه تنها ناراحت نیستیم، بلکه خوشحال نیز می‌شوم. آدم‌ها در چنین مواقعی ذات خود را نشان می‌دهند، امری که شاید می‌بایست قبل از این به سختی و کلی‌اما و اگر متهم شدن به بدبینی و سوءظن و... به‌دست می‌آمد. فقط کافی است اندکی صبر کرد و متانت به خرج داد و به جای درگیر شدن با حواشی و تهدیدهای موجود در سکوت زمینه‌ساز بروز فرصت‌های جدید و ورود هوای تازه باشند.

ایران سال‌هاست در سینمایش سیاه و عزادار است. و بغض نباید باعث شود، معترضین را با معارضین و مخالفین جمع کرد و لیست را بلندتر کرد. حال اینکه این لیست توسط خود آنها تشکیل شده است و در شرایطی که مشکلات اقتصادی و کاستی‌ها در جامعه وجود دارد اما در پی مخالفت با ولایت فقیه و اغراض سیاسی هدایت شده دیگری هستند. به جای کارهای سلبی، در این زمان می‌بایست بیشتر کار ایجابی کرد. باید با عزم و ایجاد فرصت و برنامه‌ریزی دقیق‌تر، نیروهای جدید را کشف و پرورش داد. به جای اینکه کمتر از ۲۰-۱۰ درصد تولیدات سینمای ایران اختصاص به فیلم اولی‌ها داشته باشد، می‌بایست بیش از ۵۰-۶۰ درصد تولیدات برای آنها باشد، تا افراد مستعد و توانمند شناسایی شوند و دوباره همان فیلم جدید بسازند، تا حداقل در آینده سینمای ایران امیدواری و رویکرد مقابله با مشکلات شکل بگیرد. نگارنده معتقد است اگر این شرایط نابرابر و رانتی که مجموعه‌ای از عوامل از جمله جشنواره‌های داخلی و خارجی برای یکسری از فیلمسازان که دائماً در رانت و پارانها و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم رشد کرده‌اند، کمتر بشود و در اختیار نسل جوان قرار بگیرد، بسیار سینمای بالنده، همسو با مردم و منافع ملی شکل می‌گیرد. عملکرد جشنواره فجر در این بین می‌تواند خیلی نقش کلیدی داشته باشد که در مطلب بعدی بدان خواهیم پرداخت. ان‌شاء‌الله



ایران به‌واسطه ساختارهای موازی، پریشان، پراکنده و متفرق بسیار ضعیف فرهنگی و هنری و از طرف دیگر نبود قوانین و نبود مدیران متخصص که بتواند طولانی‌مدت از آنها حمایت کند، در شرایطی قرار می‌گیرد که هنرمند بیش و بهتر از همه متوجه شرایط نابسامان می‌شود و به فکر منافع خود خواهد رفت



آنچه در کشورهای سرمایه‌سالار یک رابطه دوسویه و کاملاً وابسته بین حاکمیت و هنرمندان وجود دارد بخشی از بدنه سرمایه‌داری قدرت دوره‌ای در دست می‌گیرد و کاملاً متوجه هستند که یک رابطه دوسویه و بازی برد-برد است